سیاست، شعر و فرهنگ در گفت‌وگوی «جوان» با استاد افشین علا

# سیاست شعر من بسط دوستی درون نظام است

## امام به شعر من شکل و هدف داد. اکنون وظیفه ابلاغ عظمت و حقانیت رهبری را بر دوش دارم

عکس: محمدحسن ایوان

**جواد محرمی**

**از کودکی و نوجوانی شعر می‌گفت اما خودش می‌گوید جاذبه امام خمینی(ره) او را به مسیر پرهیاهویی رهنمون کرد و به شعر وی هدف و مسیری برطنین داد تا فرازوفرودهای زیادی را همگام با انقلاب اسلامی طی کند. افشین علا در گفت‌وگو با «جوان» دیدگاهش را درباره مدیریت فرهنگی در کشور مطرح و به خاطراتی از اولین مواجهه با امام راحل اشاره می‌کند و نیز برخی چالش‌های سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهد. او سیاست شعر خود را بسط دوستی درون نظام و ابلاغ عظمت و حقانیت امام و رهبر معظم انقلاب دانست. روزنامه جوان نیز به همین خاطر گفت‌وگوی ایشان را به طور کامل و به رغم همسو نبودن با برخی نکات منتشر می‌کند.**

**شعر، هنر اول ایران بوده و هنوز هم است، شخص اول کشور نگاه ویژه‌ای به شعر دارند اما به نظر می‌رسد این هنر اصیل و ریشه‌دار در رسانه‌های جمعی مغفول است.**

بله، متأسفانه به جز رهبر معظم انقلاب، مسئولان ما انس و الفتی با شعر ندارند یا کار دارند، در کرسی آزادگی را می‌زنند. گلایه من البته از نهادهای فرهنگی است که نباید به شعر نگاه فدایی داشته باشند. رسانه‌ها هم باید جدی‌تر وارد گود شوند.

**شما منظومه‌های حماسی یا عنوان «سربازنامه» با محوریت شخصیت شهید سلیمانی نوشته‌اید که مورد توجه رهبر معظم انقلاب هم قرار گرفت اما به نظر می‌رسد این اثر هنوز مهجور و ناشناخته باقی مانده است. فکر می‌کنید علت آن چیست؟**

سربازنامه به رابطه اینکه برای نسل آینده تصویر ملموسی از شهید سلیمانی ارائه شود، سرودم. مکتب حاج قاسم هم آن را در قالبی شکیل چاپ کرد و تقریظ رهبر معظم انقلاب نیز در مقدمه‌اش درج شد، اما برای تبلیغ این اثر متأسفانه هیچ نهادی پیشقدم نشد. نه سازمان تبلیغات، نه اوج نه صداوسیما نه نهادهای دولتی، حتی در موسسه اوج گفتند سربازنامه قابلیت کار تصویری ندارد. در صورتی که این اثر، منظومه‌ای روایی و سرشار از تصویر است. البته من اصرار و امیدی هم به مولیان ام ندارم چراکه متأسفانه ناگفتمان به شعر، فرمایشی و کلیشه‌ای است.

**به نظر تان چرا این گونه می‌اندیشند؟**

معتقدم این نگاه به دلیل خطای محاسباتی در اولویت‌ها رقم می‌خورد. یک زمانی نه چندان دور که شاید همین حالا هم وجود داشته باشد، صداوسیمای ما چقدر سلبریتی‌زده رفتار می‌کرد. برای مدیران ما مهم نبود که این ممکن است فرهنگ مردم را خراب کند، مهم این بود که این آدم چقدر می‌تواند مخاطب را جذب کند. یعنی خود صداوسیما افراد را به شهرت می‌رساند و خودش سعی می‌کرد به نحوی که صرفاً دامه اتن را گسترش بدهد، از آنها استفاده کند. اینجا چیزی که مغفول بود، اصل فرهنگ بود و همچنان هم است، یعنی اصالت در تولید برنامه‌ها با فرهنگ نبوده است. در صورتی که فرهنگ می‌تواند کلید و راهحل همه دشواری‌ها باشد، البته با دامن آقای جنابی امیدهای تازه‌ای به وجود آمده است، ولی هنوز صداوسیما با چیستان‌ها بر اندیشه‌ای فاصله بسیاری دارد. برای مثال من یک مسابقه به اسم «سه‌گانه» را در صداوسیما برای آن تأکید دارد معترضم. مداحان اهل بیت(ع) همواره در ایران جزو شریف‌ترین اقشار بوده‌اند. حرمت‌شان واجب است اما چرا سبک‌ها روزبه‌روز تنزل پیدا می‌کند. چرا در میلاد و اعیاد و وفات‌ها هیچ برنامه‌ای برای ارتقای دانش دینی مخاطب و غنای فرهنگی و هنری برنامه‌های مربوط به این ایام نداریم؟ مداحی‌های تکراری و کلیشه‌ای و بعضاً سبک‌های سخیف، زینت مردم یا فرهنگ و دوستداران اهل بیت(ع) در اقالیم‌های جهان اسلام نیست. ممکن است این سبک‌ها به مرور طرفدار هم پیدا کرده باشند اما ما هستیم که باید در مخاطب ذائقه ایجاد کنیم. تا کی باید مجری برنامه در روزهای وفات ائمه(ع) از مشید تا قم تا کربلا صرفاً از مردم التماس دعا داشته باشد و حرف‌های تکراری بزند؟ پس جای مضمون کجاست؟

**ادبیات غنی ایران چقدر در رسانه‌ها و تولیدات فرهنگی و هنری ما نمود دارد و مورد توجه است؟**

سبک‌های جدید ولی نازل با محتوای دینی و انقلابی اما معاری و بی‌ارج جایی برای استفاده از ظرفیت بی‌بدیل ادبیات غنی ایران باقی نگذاشته است. ما سعی نکرده‌ایم بوستان و گلستان سعدی، مثنوی معنوی، قابوسنامه و شاهنامه و بسیاری از گنج‌های معرفتی و ادبی را به مردم بشناسانیم و روح این آثار را وارد زندگی مردم کنیم.

خیلی‌ها در جهان مولانا را به نام رومی می‌شناسند و اغلب نمی‌دانند او ایرانی بوده با اینکه زبان اشعارش همه به فارسی است. چرا ترکیه بزرگ‌ترین توریسم فرهنگی جهان را از مدن مسیحیان و دیگر ادیان با مزار مولانا جذب خود می‌کند؟ این شیفتگی از اجانبی می‌شود که آموزه‌های مولانا برای همه زمان‌ها و همه مکان‌ها قابل استفاده است و ما نمی‌دانیم. ما از سال ۹۰ تلاش به فقط در ایران بلکه در جهان به عنوان برگ‌ترین اثر حماسی سرودم. همه گفتند «شعرتا موتور حماسی دارند اما شاهنامه همین اینکه افتخارات ملی را برشمرده و اسطوره‌های ایران باستان را روایت کرده است، به هیچ عنوان اثری تاژ بوسانیه نیست و سرآمد پند و اندرز اخلاقی است. شاهنامه به قرآن وابسته است، کما اینکه قرآن در دیباچه‌اش مانیفست خود را اعلام می‌کند که من خاک پای نبی و وصی هستم. می‌گوید نگاه من این است، خاک پای خیدرم. شاه محمود قدر شاهنامه را ندانست اما چه شد؟ خودش فراموش شد، ولی فردوسی تا انتهای جهان سلطنت خواهد کرد.

**پس معتقدید جایگاه شعر و شاعری به رغم آنچه تبلیغ می‌شود، عمیق نیست و نگاه مسئولان فرهنگی به این مقوله سطحی است؟**

من هم سرود «سلام فرمانده» را دوست دارم و با آن اشک ریختم، ولی نقدش را شنیدم که مرحوم رنجی و حتی برای رفع برخی سستی‌های زبانی و مفهومی‌اش پیشنهاد داده‌ام، اما فایده‌ای نداشت. چون نگاه متولیان فرهنگی ما حرفه‌ای و تخصصی نیست و آثار فاخر را نمی‌شناسند. البته دستگاه تبلیغی نظام به کارهایی مثل سلام فرمانده که به لطف خدا موفّ‌ترین شد نیز نیاز دارد، اما تکلیف آثار فاخر چه می‌شود؟ باید قبول کرد که مسئولان فرهنگی ما از رهبر معظم انقلاب خیلی عقب هستند، شعرا متأسفانه آنگونه که باید قدر نمی‌بینند. فقط در مناسبت‌های آیینی سراغ شاعران می‌روند، آن هم بدون احترامی که برای سایرین قائل می‌شوند، مثلاً از نظر حق‌الزحمه به شاعران کم می‌رسند و همه چیز فی‌سبیل‌الله است. این تلقی درباره شاعر وجود دارد اما همان افراد اگر بخواهند یکی از این سلبریتی‌ها را دعوت کنند، می‌دانند باید چقدر بپردازند، چون آنها جایی محاتی نمی‌روند. این نشان می‌دهد قیمت فرهنگ و ادب در کشور ما در ذهن مسئولان چقدر کم است. با خود می‌گویند طرف می‌آید مفتی شعر می‌خواند و می‌رود و باید خوشحال هم باشد که تریبونی گرفته است، این نگاه به شعر از افکار مسئولان ما وجود دارد، البته برای من وجه مادی اولویت ندارد اما وقتی می‌بینم نگاه مسئولان ما به ورزشکاران، بازیگران و حتی مداحین جوری است که می‌دانند برای آوردن‌شان باید هزینه کنند اما شعرا را یک نیروی آماده به خدمت فرض می‌کنند، دلتان می‌گرفتن کشورم می‌شود، البته شعرا هم در این باره بی‌تقصیر نیستند. من به برخی از دوستان می‌گویم اجازه ندهید با شعر به عنوان یک هنر دم‌دستی رفتار شود. هنر خود را ارزان نفروشید.

**این مظلومیت فرهنگی و هنر در دولت‌های مختلف رخ داده یا اوج و فرود داشته است؟ فکر می‌کنید رشته این مسئله چه چیزی باشد؟**

فقط اوج و نزول داشته است. در دهه ۶۰، یعنی اوایل پیروزی انقلاب و اوج جنگی خانمان‌سوز و آن همه درگیری و ترور و مشکلات دیگر، شاهد شکوفایی هنر و ادبیات انقلاب بودیم. چرا؟ چون شخصیت‌های بزرگی در صدر بودند. خود ایت‌الله خامنه‌ای به عنوان رئیس‌جمهور وقت یک شخصیت جامع فرهنگی و هنری بودند. نفس حضور این شخصیت‌ها با وجود اختلاف‌نظرهایی هم که داشتند باعث شده است هنر، هنر و ادبیات انقلاب بی‌رنگی محکمی داشته باشد. بعدها در دولت آقای خاتمی هم شاهد رونق بازار فرهنگ بودیم، اگر چه باز هم اختلاف نظر وجود داشت.

**اما شعرا ایشان توسعه سیاسی بود.**

بله اما شخصیت خود رئیس‌جمهور یک شخصیت فرهنگی بود، ایشان سال‌ها وزیر ارشاد بودند و اشراف به مسائل فرهنگی و حساسیت‌های آن داشتند. وزیران ارشاد ایشان مثل آقای مهاجرانی و آقای مسجدجامعی هم همین طور به مسئله فرهنگ اشراف زیادی داشتند و رابطه خوبی با اهالی فرهنگ برقرار کردند.

**جالب است که آقای مهاجرانی را رهبر معظم انقلاب برای بست وزارت به آقای خاتمی پیشنهاد می‌دهند و آقای خاتمی اساساً ابتدا گزینه آقای مهاجرانی را در نظر نداشتند.**

بله، آقای مهاجرانی چهره ارزشمندی است. الان هم می‌بینید با وجود نقاری که پیش آمد و ایشان از کشور رفته است، چقدر مواضع خوبی نسبت به نظام و رهبری دارند و به خاطر همین اپوزیسون خارج‌نشین به او پرخاش می‌کنند. کاش ایشان بتواند دوباره به کشور برگردد. مقصودم این است که رویکرد فرهنگی و تعامل با اهالی فرهنگ و هنر در برخی دولت‌ها جوری بود که به تقویت همدلی میان آنها و حاکمیت مجرّب می‌شد و نوعی دلگرمی ایجاد می‌کرد. خود رهبری کیفی سعی می‌کنند این رابطه را برقرار کنند.

**ورود جدی شما به عنوان یک شاعر از چه مقطعی آغاز شد؟**

در اوایل انقلاب به واسطه یک شعر به دیدار خصوصی امام راحل رفتم. ۱۳ ساله بودم، پیش از آن هم گرایش به انقلاب داشتم اما خیلی کودکانه، اما آن دیدار سبب شد سرنوشتم به انقلاب گره بخورد. اوج و فرودها هم سبب نشد پشیمان بشوم. پس از ۴۰ سال هنوز همان حس و حال در من وجود دارد

> اوایل انقلاب به واسطه یک شعر به دیدار خصوصی با امام راحل رفتم. ۱۳ساله بودم، پیش از آن هم گرایش به انقلاب داشتم اما خیلی کودکانه، اما آن دیدار سبب شد سرنوشتم به انقلاب گره بخورد. اوج و فرودها هم سبب نشد پشیمان بشوم. پس از ۴۰سال هنوز همان حس و حال در من وجود دارد

یادم است این شعر در تمام نشریات چاپ شده بود و می‌گفتند یک نوجوانی که به دیدار امام رفته این را سروده است. در آن سن و سال فقط به وجه شاعری فکر نمی‌کردم بلکه احساس می‌کردم وظیفه‌ای بر دوش من است که عظمت این مرد و حقانیت این راه را به دیگران ابلاغ بکنم و دایره دوستداران ایشان را در حد وسع خودم بیشتر کنم. هنوز هم بر همان عقیده هستم، منتهی الان امام در میان ما نیستند و درباره رهبر معظم انقلاب چنین وظیفه‌ای را حس می‌کنم و به گسترش این دایره می‌اندیشم، اما متأسفانه خیلی‌ها اصرار به محدود کردن آن دارند.

**نظر خودتان درباره شعر سپید چیست؟**

من هم با شعر سپید میانه‌ای ندارم، حتی فکر می‌کنم عمر شعر سپید در حال تمام شدن است، برخلاف شعر نیمایی و غزل که هیچ وقت کهنه نشده‌اند. برای مثال قیصر امین‌پور هیچ‌گاه شعر سپید نگفت اما شعر نیمایی می‌گفت. اخوان، فروغ فرخزاد و سهراب هم شعر نیمایی می‌گفتند. در شاعران بعد از آنها گرایش به شعر سپید بیشتر شد که از آنها هم فقط اسم‌های شان مانده و من ندیدم که شعری از آنها در خاطره‌ها ماندگار شده باشد، البته من حکم صادر نمی‌کنم و نظر شخصی‌ام این است. الان هم سپیدسرایان خوبی داریم مثل گروس عبدالملکیان، ولی کارهای دیگران اغلب ضعیف و بی‌مخاطب است. هر چند خیلی‌ها به این قالب به خاطر عدم الزام به قواعد وزنی روی آورده‌اند اما کارها یا ناقدر، آوانگارد و مبهم است که قابل فهم نیست یا از فرط سادگی شبیه نثرهای معمولی است که فقط سطرهایش را عمودی نوشته‌اند.

**به لحاظ مضامین و رویکردها برخی تمایل دارند یک دوقطبی در میان شاعران معاصر ایجاد کنند.**

تضاد و اختلاف که وجود دارد و قابل انکار نیست، اما من این را بارها گفته‌ام که شعر انقلاب نیاز به حذف رقیب ندارد. من یک انتقادی دارم که دوست دارم اینجا مطرح کنم، چرا باید از چند شاعر جوان که روشنفکرها به آنها پروبال می‌دهند و آنها ذوق می‌کنند و فکر می‌کنند الان شاملوی دوران شده‌اند، قهرمان بسازیم؟ آنها به مباحث سیاسی می‌پردازند و ما آنها را مظلوم می‌کنیم. اینها اصلاً آدم‌های شناخته‌شده‌ای نیستند. مرحوم بکتاش آبتین را کسی نمی‌شناخت تا اینکه یک عکس از او که زندانی بود، بیرون آمد که در بیمارستان به تخت غل و زنجیرش کرده بودند و این خیلی متأثر کننده بود. با همین عکس معروف شد. اتفاقاً اول بچه مسلمان هم بود، از خودمان بود اما شعر در خشانی نداشت تا اینکه جذب کانون نویسندگان شد و به سمت اعتراض رفت، اسلحه کم برنداشت! آن تصویری که می‌سازیم باعث می‌شود علیه انقلاب کار بشود. نمی‌دانم چرا به این مسائل که برد رسانه‌ای زیادی هم دارد، بی‌توجهی می‌شود. این کارها شاعران انقلاب را پیر می‌کند. بعد در چشم بخشی از مردم آنها می‌شوند، شاعر آزاده و ما می‌شویم شاعر دربار! خب ببینید این رفتارها را هم تحت فشار قرار می‌دهد.

**چایی گفته‌اید که من یک شاعر سیاسی هستم و به آن افتخار می‌کنم، واقعاً خودتان را شاعر سیاسی می‌دانید؟**

سیاست نمی‌تواند از زندگی جدا باشد، حتی شاعرانی که سیاست را از دایره مضامین شعرشان حذف می‌کنند، بدون آنکه بدانند رفتاری سیاسی کرده‌اند، چون نمی‌خواهند به حوزه‌ای ورود کنند که ممکن است برایشان هزینه‌بر باشد، چون همیشه بخشی از جامعه ممکن است نسبت به یک گرایش سیاسی موضع مهربانانه‌ای نداشته باشند اما مثلاً مضامین عاشقانه را همه دوست دارند، البته شاعرانی که با انقلاب زاویه دارند نیز اغلب تفکر و موضع سیاسی دارند که در شعرشان هم برجسته است. کلاً ما ایرانی‌ها سیاست در زندگی‌مان جریان دارد و من سیاست گریزی را یک پرهیز تا حدی عافیت‌طلبانه می‌دانم، البته باز هم نظر شخصی‌ام را می‌گویم و حکم صادر نمی‌کنم که نویسنده و شاعر حتماً باید دیدگاه سیاسی را در آثارش برجسته کند. در مقابل توقع دارم آنها هم ما را قضاوت نکنند. خیلی‌ها نسبت می‌کنند و می‌گویند سیاست تاریخ مصرف دارد، بنابراین فرهنگ هم شود. شما باید به مضامینی بپردازید که ماندگار باشند. در حالی که ما در دوران مشروطه شاهد یک خیزشی در میان شاعران بودیم که سبب شد انقلاب سیاسی مهم‌ترین شعر آن دوران باشد و آثارشان هم ماندگار شد. حالا نوع سیاسی‌ورزی شاید جای سؤال داشته باشد. اینجا کار شکیبا در تلاش قدرتی پیچیده می‌شود. شاعر باید خودش را در شعرش توضیح بدهد و پاسخگویی به منتقدان انرژی زیادی را از شاعر می‌گیرد. چیزی که من دچارش هستم و از دوست و دشمن هم دشنام می‌شنوم. در حالی که به آنچه می‌گویم باور دارم. کنش سیاسی‌ام نیز دست‌تر در دو دهه گذشته بسط روادای سیاسی بین جناح‌های مختلف درون نظام بوده است و این را هم به خاطر ایران انجام می‌دهم. دوست دارم حاکمیت کشور ما شامل سلایق گوناگون و وفادار به ارزش‌های قانون اساسی باشد و اینها بتوانند در جذب مخاطب و شهروندان دایره وسیع‌تر بکند، چون اگر این نتیجه حاصل نشود، ما هر روز تلخکامی و دودستی و با چنددستگی تازه‌ای خواهیم داشت. ما باید زمینه وفاق را فراهم کنیم نه زمینه نفاق را. صفبندی میان مردم کار را خنثی است. بیرون راندن بخشی از جامعه از درون حاکمیت کار ساده‌ای است. آنهایی که با فرازشان بخشی از مردم را از قطار انقلاب پیاده می‌کنند و دایره را مدام تنگ‌تر می‌کنند، به انقلاب خدمت نمی‌کنند. اگر ما بتوانیم کسی را سوار قطار انقلاب کنیم و او را با وفاداری‌مان جذب کنیم، ولو یک نفر را، می‌توانیم ادعا کنیم که کمکی به انقلاب کرده‌ایم اما دفع دیگران هنر نیست. کار شاعر اگر ایجاد همدلی و وحدت میان گروه‌های مردم باشد، کار کمی نیست. من ویرانی‌طلبی را نمی‌پسندم. باید مبتنی بر آنچه داریم بنای آینده را بسازیم. شما وقتی ایران را ویران کردید با زمانم لال مقدمات تجزیه آن را فراهم کردید. ذیگ چیزی نداریید که ایده‌ال را روی آن بنا کنید. برای مثال من چرا به آقای دعایی همیشه ارادت داشتم، چون ایشان همه سلیقه‌ها را جذب می‌کرد، با این حال یک سرباز مطیع ولایت بود و بعد، وجهه مردمی داشت. فرهنگی بود. بی‌نهایت پساده‌زیست بود. همه سلیقه‌ها کرد ایشان جمع می‌شد، با این حال از ارزش‌های خود عدول نکرد. فقط نماینده و رهبری نبود بلکه خود را یک سرباز مخلص و مطیع رهبری می‌دانست که وظیفه جذب و حلقه واسط بودن میان طیف‌ها و سلایق فکری را هم برای خود تعریف کرده بود. شما اگر بتوانید ارتباط مؤثری با طیف‌ها و اقشار مختلف

> یک بار شاعری شعر عاشقانه خواند، آقا خیلی تشویق کردند و گفتند شعر عاشقانه هم بگید، ما مخالف نیستیم. بعد یک صحبتی کردند درباره مضمون عشق در ادبیات فارسی که عشق در ادبیات فارسی همواره یک مضمون عقیقی بوده است. برخلاف دیگران و به ویژه اعراب که درباره مضامین عاشقانه خیلی بی‌پروا شعر گفته‌اند

دوش دریم تا به فرزندان من بگویم او که بود. بعد از آن دیدار یک ترجیح‌بندی هم گفتم به نام قطره و اقیانوس که خیلی مشهور شد. در واقع شروع جدی من در عرصه شعر انقلاب از همان روز و همان لحظه دیدار با امام رقم خورد، البته از کودکی شعر می‌گفتم اما امام به شعر من شکل و هدف داد و حتی نکات شد خیلی حرفهای به شعر نگاه بکنم. آن شعر خیلی کل گرد و موجب شهرت من شد.

**چند بیتی از آن ترجیع‌بند را می‌خوانید؟**

دیدنش قشنه‌ها به دل می‌کرد
صورتش ماه را خجل می‌کرد
گر که می‌دید روی آن‌بی‌شک
گل سرش را به زیر گل می‌کرد
آفتابی که در نگاهش بود
چشم خورشید را کسل می‌کرد
گریه یا خنده، اشک یا قهراد
با نگاهش مرا دوول می‌کرد
او چو خورشید بود و من قانوس
حالت قطره بود و اقیانوس



مردم برقرار کنید، نمی‌توانید مدافع خوبی برای انقلاب باشید. مرحوم دعایی به کسانی که مثل او نمی‌اندیشیدند هم احترام می‌گذاشت و با آنها متواضعانه برخورد می‌کرد. این شیوه و سلوک اجتماعی را رهبر معظم انقلاب هم می‌پسندیدند و این را می‌توان از متن حکم ایشان به آقای صالحی فهمید.

**فکر می‌کنید از ابتدای انقلاب تا حالا روشنفکران چه نسبتی با انقلاب اسلامی برقرار کرده‌اند و فراز و فرود آن را چه می‌دانید؟**

بخشی از روشنفکران ما نتوانستند معدل خواسته‌های مردم را در انقلاب اسلامی درک کنند و برای همین از انقلاب جا ماندند و به کمک نظام نیامدند

**استاد علا در گفت‌وگو با سردبیر روزنامه در پاسخ به این نکته که گاهی شعر سپید بر خی شاعران معاصر فاقد هر گونه معنا، مفهوم و جذابیت است، گفت، بله من هم با شعر سپید میانه‌ای ندارم. اغلب در شعر سپید اسم شاعران مانده و شعری از آنها در ذهن‌ها نمانده است!**

کمک نظام نیامدند، البته نظام مستقر هم با تکیه بر پشتوانه مردم و به دلیل فشارهایی مثل جنگ، تحریم و دشمنی‌های آمریکا و کارشکنی گروهک‌ها با آنها برخورد دفعی کرد. من همیشه این حسرت را می‌خورم که آی کاش چهره‌ای چون زنده‌یاد مهدی اخوان ثالث بعد از انقلاب هم در کنار نظام می‌ماند. حالا کسی مثل شاملو با نظام دینی تضاد مبنایی داشت اما خوان رند یک لاقیابی بود که عشق امام (ره) و اهل بیت(ع) در دلش موج می‌زد و اعتنایی به کف و هوارای بیگانگان نداشت. در مبارزه با رژیم شاه هم در کنار انقلابیون بود، اما وقتی سلطنت سرنگون و از ایشان خواسته می‌شود به عنوان یک چهره شاخص در کنار انقلاب باشند، ایشان نمی‌پذیرند. اخوان برای ما در شعر یک اسطوره است؛ هم در فرم، هم زبان، هم در مضامین. من خودم در میان شاعران کسی را به بزرگی ایشان نمی‌شناسم. انقلاب پیروز شد و نیاز به کار فرهنگی داشت و نباید روشنفکران عرصه را خالی می‌کردند. مردم جلو افتادند و آنها عقب ماندند و این باعث ناکامی‌های متعدد برای آنها و مردم شد. البته غفلت‌ها و خطاهایی نسبت به حوزه فرهنگ و هنر از سوی مسئولان صورت گرفت که خیلی کسانی هم آنها از بخشی از روشنفکران همسو با انقلاب این سنگر را خالی نمی‌کردند و به خواسته مردم که تابع امام بودند احترام می‌گذاشتند، ما امروز با این مشکل مواجه نبودیم که تعدادی از جهان‌ها جزء این توهم بشنوند که اگر مقابل انقلاب باشند، وجهه‌ای برای آنها خواهد داشت و در تاریخ قهرمان خواهند شد. نه خانم! از این خبرها نیست. انقلاب که بعد از ۴۰ سال اسطوره‌ای چون قاسم سلیمانی را در آستین دارد، با توهم قهرمان شدن به وسیله رویاروی، آسب نمی‌بیند. البته هر کسی حق دارد مخالف باشد اما می‌اتصافی است که خیلی راحت بگویند لابد اینهایی که به انقلاب وفادار ماندند، چیزخوار هستند! دیگر خیر ندارند شاعران انقلاب با چه مشقت‌هایی دستوپنجه نرم می‌کنند. ما هم از کاستی‌ها رنج می‌کشیم، ما هم اعتراض داریم اما آن منتقدم نمی‌شویم. ما هم است که به ویران کردن.

**شما را یک شاعر اصلاح‌طلب خطاب می‌کنند اما تقریباً یک دهه است که ردی از شما در رسانه‌های اطلاح‌طلب دیده نمی‌شود. فکر نمی‌کنید آنها شما را با یکوت کرده‌اند؟ خودتان چنین پیش‌بینی می‌کردید؟**

این به طور طبیعی برای شخص من سخت‌تر است، اما درست می‌گویید. اشعار و مطالب من در رسانه‌های اصلاح‌طلب منعکس نمی‌شود. لابد دلیلی دارند که هر چه باشد برای من محترم است. ولی اینکه مضامین ارزشی را از دایره آثار هنری حذف کنند، خدمتی به اصلاحات نیست. اینجا کار شکیبا در تلاش بر آس اصلاحات خیلی ارتباط خوبی است. همیشه از محضر آقای خاتمی بسیار آموخته و ایشان نیز خیلی به بنده لطف دارند، به من دچارش هستم و از دوست و دشمن هم دشنام می‌شنوم. در حالی که به آنچه می‌گویم باور دارم. کنش سیاسی‌ام نیز دست‌تر در دو دهه گذشته بسط روادای سیاسی بین جناح‌های مختلف درون نظام بوده است و این را هم به خاطر ایران انجام می‌دهم. دوست دارم حاکمیت کشور ما شامل سلایق گوناگون و وفادار به ارزش‌های قانون اساسی باشد و اینها بتوانند در جذب مخاطب و شهروندان دایره وسیع‌تر بکند، چون اگر این نتیجه حاصل نشود، ما هر روز تلخکامی و دودستی و با چندستگی تازه‌ای خواهیم داشت. ما باید زمینه وفاق را فراهم کنیم نه زمینه نفاق را. صفبندی میان مردم کار را خنثی است. بیرون راندن بخشی از جامعه از درون حاکمیت کار ساده‌ای است. آنهایی که با فرازشان بخشی از مردم را از قطار انقلاب پیاده می‌کنند و دایره را مدام تنگ‌تر می‌کنند، به انقلاب خدمت نمی‌کنند. اگر ما بتوانیم کسی را سوار قطار انقلاب کنیم و او را با وفاداری‌مان جذب کنیم، ولو یک نفر را، می‌توانیم ادعا کنیم که کمکی به انقلاب کرده‌ایم اما دفع دیگران هنر نیست. کار شاعر اگر ایجاد همدلی و وحدت میان گروه‌های مردم باشد، کار کمی نیست. من ویرانی‌طلبی را نمی‌پسندم. باید مبتنی بر آنچه داریم بنای آینده را بسازیم. شما وقتی ایران را ویران کردید با زمانم لال مقدمات تجزیه آن را فراهم کردید. ذیگ چیزی نداریید که ایده‌ال را روی آن بنا کنید. برای مثال من چرا به آقای دعایی همیشه ارادت داشتم، چون ایشان همه سلیقه‌ها را جذب می‌کرد، با این حال یک سرباز مطیع ولایت بود و بعد، وجهه مردمی داشت. فرهنگی بود. بی‌نهایت پساده‌زیست بود. همه سلیقه‌ها کرد ایشان جمع می‌شد، با این حال از ارزش‌های خود عدول نکرد. فقط نماینده و رهبری نبود بلکه خود را یک سرباز مخلص و مطیع رهبری می‌دانست که وظیفه جذب و حلقه واسط بودن میان طیف‌ها و سلایق فکری را هم برای خود تعریف کرده بود. شما اگر بتوانید ارتباط مؤثری با طیف‌ها و اقشار مختلف

> بخشی از روشنفکران ما نتوانستند معدل خواسته‌های مردم را در انقلاب اسلامی درک کنند و برای همین از انقلاب جا ماندند و به کمک نظام نیامدند

رهبر معظم انقلاب نظرشان را با نظر ما تطبیق بدهند. ایشان مانیفست خودشان را از امام گرفته‌اند، امام هم از حوزه‌های علمیه گرفته‌اند. این انقلاب یک حرکت ریشه‌دار در تاریخ است. صرفاً تعلقی به این ۴۰ سال ندارد. یک مطالبه دست‌کم هزارساله در میان علمای شیعه پشتش بوده است. قرن‌ها این بذر زیر خاک بوده و حالا جوانه زده است. ریشه‌های محکم فکری و عقیدتی دارد. شاید این نهال به چشم عده‌ای نحیف و کوچک بیاید اما ریشه‌های آن استوار و مقاوم است. حال چنین انقلابی چرا نباید در حوزه تمدنی خودش اثرگذار باشد. چرا نباید الهام‌بخش باشد؟ این الهام‌بخش بودن حق باز هم من این را به اصلاحات ربط نمی‌دهم، بهتر است بگوییم همان روشنفکران دینی که البته از اصلاحات هم عبور کرده‌اند. اینها نه تنها دیگر به شریعتی نمی‌پردازند که بارها در سخنرانی استادان بزرگواری که نام نمی‌برم و به هر حال مرجع فکری هستند می‌بینم که دارند به شریعتی برخاش می‌کنند. جالب این است که شریعتی تعریض‌های زیادی به روحانیت شیعه داشته است اما امروز این روشنفکران هستند که به شریعتی حمله می‌کنند. گویی روحانیت ما شریعتی را بخشیده است اما بخشی از روشنفکران کلاً اشرافیت به عنوان یک دشمن جدید شناخته‌اند! شریعتی به کنار، یک عمر روشنفکران ما زیر غلم جلال آل‌احمد سینه زده‌اند و الان جلال هم مورد غضب بخشی از این اقایان است. این البته باید ریشه‌یابی شود که چرا جامعه روشنفکری ما اینقدر در مقابل غرب احساس خودباختگی دارد. شما ببینید همین اتحادی که این روزها در مشرق‌زمین میان ایران و روسیه و چین ایجاد شده چه موجی ایجاد کرده است، با خیلی از جوان‌ها وقتی در اینباره صحبت می‌کنید که مگر ما در منطقه آسیا و شرق واقع نشدیم. مگر روسیه همسایه ما نیست. مگر چین با فاصله یک کشورهمسایه ما نیست؟ پس چرا ما نباید با اینها تعامل مثبت و رابطه گرم داشته باشیم و ایران جلال چه نسبتی با ما در منطقه دارد تا حدودی قطع می‌شوند، اما برخی رسانه‌ها جوری القا می‌کنند که ایران وابسته شده و جمهوری اسلامی شعار استقلال را فراموش کرده و پایبند به سیاست آمیز و گمراه‌کننده است. معتقدم این تنزل دادن بحث اصلاً زبینده جریان‌های ریشه‌دار سیاسی نیست.

**آگر موافق باشید از فضای سیاست قدری فاصله بگیریم. خانواده چقدر در شاعر شدن شما نقش داشته است؟**

من بیشتر شاعر شدن خود را مدیون مادرم هستم. مادرم هم آموزگار بود، هم طبع شعر داشت. با اینکه زنی بی‌بهره بود، باورهای عمیق اعتقادی هم داشت. ما پیش از انقلاب در شهرستان نور زندگی می‌کردیم و جزو خانواده‌های نامدار آن منطقه بودیم. به هیچ وجه هم خانواده‌ای انقلابی نبودیم، باورهای مذهبی من از طرف مادرم به من رسیده است. مرحوم مادرم در صدای خوش‌شان دقت و در محافل زنانه قرآن می‌خواند و درس می‌داد و سحرهای ماه رمضان جلسات پررونقی داشت. اصلاً من با صدای مادرم به دامن شعر پرتاب شدم. یادم است پیش از انقلاب به مادرم چون زن سرشناس و سخنوری بود پیشنهاد شد برای ریاست سازمان زنان در استان مازندران را بپذیرد به هیچ‌وجه. ایشان زیر بار رفت اما خیلی اصرار کرد. ایشان را دعوت کردند به ساری و مادرم با لاخره راضی شد و رفت و یک حکمی به ایشان دادند و گفتند فقط یک خواهشی از شما داریم که یک معیار سازمانی برای خودم دارم. به همه کسانی که به ایشان وفادار باشند و به بیگانه انصالی نداشته باشند با طور فکر و سلیقه‌ای احترام می‌گذارم، ولی متأسفانه باید بگویم که این احترام متقابل در اراف انگلیس خارجی‌های مخالف مشاهده نمی‌کنم. من دایره معاشرت‌هایم خیلی وسیع است. برای مثال در برهه‌ای ارتباط قلبی زیادی با مرحوم سیمین بهبهانی داشتم. خانواده ایت بودند من از کودکی شیفته اشعار سیمین بودم. سیمین بهبهانی در غزل معاصر برای من استوره است. خیلی‌ها هوشنگ ایتهاج را در غزل سرآمد می‌دانند یا مرحوم منزوی را، اما غزل سیمین برای من در صدر بوده و است؛ همه در اوزان، همه در مضامین، همه در طنین واژگانی که داشت. او ارادتی به نظام نداشت، منتها روادارای زندگی‌شان نمی‌داد. در خانه‌اش به روی همه شاعران باز بود. برخی از شاعران جوان انقلاب با او مأنوس بودند، البته خیلی دیر من توانستم با ایشان ارتباط بگیرم با اینکه از کودکی شعرهای او را می‌خواندم یا مادرم وقتی هنوز سواد نداشتند برایم می‌خواند، اما در اواخر عمر خانم بهبهانی را در خانه پسران فرخزاد ملاقات کردم. خانم بوران هم در خانه‌اش به روی همه شاعران باز بود. من هم خیلی دوستش داشتم. درویش و بی‌ادعا بود و گاه به شوخی به من می‌گفت با اینکه طرفدار آخوندها هستی، نمی‌دانم چرا این قدر دوست دارما (با خنده)

خلاصه از این رو با امراز خاطره بوران شعری را که در سوگ مادرم سروده بودم، برای سیمین خواندم. ایشان بی‌نهایت خوشش آمده بود. بعدها یک نامه‌ای برای من نوشت در خصوص این شعر. جالب است که من این نامه را به یکی از دوستانی که در روزنامه‌های اصلاح‌طلب بود دادم و گفتم خانم بهبهانی گفته‌اند این را چاپ کنید. ولی عجیب است که آن دوست ما خیلی بر آشفته شد و گفت ما این نامه‌های خصوصی را نمی‌توانیم منتشر کنیم؟ من خیلی خندام گرفت از این حرف و این برخورد. گفتم چطور مسائل خصوصی سلبریتی‌ها را چاپ می‌کنید اما نظر شخصی سیمین بهبهانی را در خصوص شعر من چاپ نمی‌کنید! پس ظاهراً مشکل خود من هستم!

> وقتی از سیمین بهبهانی پرسیدم کدام اشعارم را بیشتر پسند یا دوست دارید گفت دو غزلت را خیلی دوست داشتم؛ یکی برای حضرت زهرا (س) و یکی هم برای ام‌البنین (س). در اواخر عمر به من گفت تو باور مذهبی داری، مراقب باش مرا با آداب اسلام